



اصلاح طلبی دینی چیست؟

شهرام عدیلی پور

اینترنت،



چکیده: نویسنده مقاله در پی اثبات این نکته است که، مردم ایران از دویست سال گذشته یک جنبش اصیل اصلاح طلبی را آغاز کرده و این روند در حال رشد و پیشرفت است. البته این جنبش به خلاف اصلاحات مرسوم، هیچ ارتباطی با جریان نوگرایی مذهبی و ساختار شکنی دینی ندارد، بلکه راه ترقی خود را در مسیری دیگر یافته است. او ضمن یادآوری تاریخچه جنبش نوگرایی و رفوم مذهبی در دنیای مسیحیت و مردمان مغرب زمین، و نیز برشمردن وجوه اشتراک جنبش اصلاحات در اروپا و ایران، و با دستاویز قرار دادن بن بست اصلاحات در ایران، می‌کوشد چنین نتیجه بگیرد که، اصلاح طلبی دینی در ایران واژه‌ای نادرست و مسیری نادرست است؛ زیرا هم میان اسلام و مسیحیت از لحاظ تکرش به دنیا تفاوت ماهوی وجود دارد و هم عملکرد رهبران رنسانس مذهبی در اروپا و ایران اختلاف فراوان با هم دارند.

جدای از جنبش اصلاح طلبان حکومتی که توسط کیمیاگران مذهبی چند صباحی در این دیار پاگرفت و به سرعت رو به خاموشی رفت، یک جنبش اصیل اصلاحی در ایران وجود دارد که از بطن خواسته‌ها و مطالبات مردم سرچشمه گرفته است و خاموش شدنی نیست. این جنبش البته یک جنبش اجتماعی است و ربطی به نوگرایی و بازسازی مذهب ندارد.

اصلاحات برگردان واژه انگلیسی رفوم (Reform) است، به معنای دوباره شکل دادن یا تغییر شکل دادن یا بازسازی و در فرهنگ غرب معنا و مفهوم ویژه‌ای دارد، که آن را از سطح یک واژه معمولی فراتر می‌برد و به اصطلاح یا گفتمان ویژه تبدیل می‌کند. در پی جنبش نوزایی یا رنسانس (Renaissance) که یک نهضت نوزایی فرهنگی و هنری و فلسفی در

اروپا بود و از قرن چهاردهم میلادی آغاز شد و از پایان قرن پانزدهم و نیمه قرن شانزدهم اوج گرفت، در باورهای سنتی و کلاسیک دین مسیح هم تزلزلی به وجود آمد و به تدریج موجب تغییر و تحولات شگفتی در مسیحیت ارتدکس شد و موجب تولد و پیدایش مسیحیت پروتستان گردید. سهم عمده این تغییر و تحولات و اصلاحات مذهبی در فرهنگ غرب بر عهده شخصی است به نام مارتین لوتر.

وی یک کشیش متجدد و نواندیش آلمانی بود. در طی دورانی که او در دانشگاه کتاب مقدس تدریس می‌کرد، هر چه بیش تر به اختلاف نظر خود و کلیسا و آسای آن پی برد. رفته رفته تغییر و تحولی در اندیشه‌های دینی لوتر پدید آمد و دامنه این تغییرات هر روز گسترده تر شد. در سال ۱۵۱۷ لوتر طبق رسوم دانشگاهی آن دوران، به منظور ایجاد بحث، اعلامیه‌ای بر اساس ۹۵ تیر در زمینه کاربرد دریافت مالیات از سوی کلیسا و نقش پاپ صادر کرد. این اعلامیه در جامعه آن زمان آلمان سر و صدای زیادی ایجاد کرد و با اقبال افکار عمومی و واکنش تند و تیز کلیسا مواجه شد. این اتفاق را آغاز جنبش رفرماسیون یا اصلاحات مذهبی می‌نامند. کلیسای رم لوتر را کافر اعلام کرد و خواهان تحویل او به رم و مجازات اش شد. فریدریش سوم حاکم آلمان از تحویل لوتر به رم سر باز زد و خود او هم بر باورهای خود پا فشاری کرد و حاضر نشد ادعاهای خود را پس بگیرد. در اقدامی دیگر او معصومیت پاپ را زیر سؤال برد و سرانجام مصوبه پاپ را که حاوی تبعید او بود، به همراه رساله احکام شرعی در برابر دروازه شهر ویتنبرگ به آتش کشید و به طور رسمی از کلیسای رم جدا شد.

یکی دیگر از شخصیت‌های برجسته جنبش اصلاح طلبی مذهبی در اروپا، متکلم نامدار فرانسوی ژان کالون است که در قرن شانزدهم به دنیا آمد و در رشته حقوق و الاهیات تحصیل کرد. او در سال ۱۵۳۳ از کلیسای کاتولیک کناره گرفت و در دهه پنجم قرن شانزدهم زنجوراً به صورت کانون آموزش‌های اصلاح طلبانه در آورد. تاثیر آموزه‌های او در دین مسیحیت و جنبش اصلاح طلبی به حدی است که مکتب او را به تنهایی کالونیسیم نیز می‌نامند.

به این ترتیب جنبش رفرمیسم مذهبی به طور تمام قد در مقابل کلیسا ایستاد و سرانجام موفق شد به حاکمیت چند صد ساله کلیسا و سازمان انکیزیسیون (inquisition) کلیسایی یا تفتیش عقاید و جور و فساد و ریاکاری و تظاهر مذهبی و دین فروشی ارباب کلیسا پایان دهد. با این اتفاق که به تدریج در طی چند قرن پدید آمد و هر روز نیرومندتر شد و به پیش

بازتاب اندیشه ۸۱
اصلاح طلبی
دینی چیست؟

آمد شاخه جدیدی در دین مسیحیت به وجود آمد به نام پروتستانیسم، همان طور که اشاره شد کالون یکی از شخصیت‌های برجسته آن است. پروتستانیسم که از واژه پروتست به معنای اعتراض تشکیل شده است، مسیحیت را از شکل یک دین رازآمیز و استوره‌ای و تارک دنیایی به دینی دنیایی تبدیل کرد و سرانجام نهاد دین از نهاد حکومت جدا شد و زمینه‌های پیدایش سکولاریسم و شکل‌گیری دموکراسی در مغرب زمین فراهم شد. دقت شود که در این جا از نهضت نوزایی دینی تنها به عنوان یکی از عوامل پیدایش دموکراسی نام می‌برم و به دیگر عوامل پیدایش دموکراسی نمی‌پردازم چون موضوع این مقاله فقط در مورد اصلاحات دینی است. آشکار است که در تمام این دوران در کنار جنبش نوزایی مذهبی، رنسانس در تمام زمینه‌های علمی، فلسفی، هنری و ادبی پیشرفت‌های درخشانی داشت و موجب تحولات شگفتی شد. با ظهور متفکرانی چون روسو، ولتر، دکارت، کانت، اگوست کنت، هگل، فیخته، شوپنهاور، نیچه، هایدگر و دیگران، چهره مغرب زمین به کلی دگرگون شد. فیزیک و شیمی و زیست‌شناسی، جانورشناسی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و نجوم متحول شد و با پیدایش دانشمندانی چون کپرنیک، گالیله، نیوتن، چارلز داروین و کمی بعدتر در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم زیگموند فروید، مارکس و اینشتین زلزله‌ای در تمام عرصه‌های علمی پدید آمد.

اکنون پس از اشاره‌های فشرده به گوشه مهمی از تحولات غرب و جنبش اصلاح طلبی در اروپا می‌پردازم، به آن چه در ایران جنبش اصلاحات و اصلاح طلبی دینی نامیده می‌شود. اصلاح طلبی را در ایران می‌توان از حرکت و اندیشه‌های سید جمال‌الدین اسدآبادی آغاز کرد و به پیش آمد تا برسیم به آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان و برخی از افراد نهضت آزادی و ملی مذهبی‌ها مانند حبیب‌الله پیمان، یداله و عزت‌اله سبحانی، مصطفی چمران، دکتر علی شریعتی، عبدالکریم سروش، هاشم آغاچری، محسن کدیور، حسن یوسفی اشکوری، سعید حجاریان، محمد خاتمی، علی رضا علوی تبار، ایبرگنجی و... من در این جا وارد جزئیات اندیشه‌های هر یک از این بزرگواران نمی‌شوم که از حوصله و فرصت این مقاله کوتاه خارج است، تنها به این نکته کلی بسنده می‌کنم تلاش هر یک از آنان مصروف این گشته است تا دین اسلام در ایران را، که از دوران صفویه در دامن قشری‌گری مذهبی و خرافات و موهومات افتاده بود و نقطه اوج این سقوط در دوران قاجاریه بود و به زعم آنان از مسیر درست و واقعی‌اش منحرف شده است، به شکل واقعی‌اش بازگردانند و دیگر این که اسلام

را با عقلانیت مدرن و اندیشه‌های جدید تطبیق دهند، تا به کار دنیای امروز بیاید و از خطر انزوا و مسخ و نسخ‌رهایی یابد و گره‌های زندگی اجتماعی و فردی امروز مسلمانان را باز کند. یعنی آنان سعی داشتند تا همان کاری را که لو تر و کالون و اندیشه‌مندان دیگر مسیحی در دین مسیحیت انجام دادند، در دین اسلام انجام دهند. به تعبیر دیگر آنان پیشاپیش حرکت‌های خود نوید جنبش پروتستان‌نیم اسلامی را می‌دادند و خود را پایه‌گذاران این جنبش می‌نامیدند و می‌نامند. البته هر یک از این متفکران از زاویه دید خود و با روش‌های ویژه خود، سعی در این کار داشتند و دارند.

جنبش اصلاحات و اصلاح طلبی مذهبی اما در سال‌های اخیر به ویژه از سال ۱۳۷۶ مطرح شده و بر سر زبان‌ها افتاده است. پس از پیروزی محمد خاتمی در دوم خرداد سال ۱۳۷۶ یاران و هواداران خاتمی در گفتارها و نوشتارهاشان به ویژه در روزنامه‌هایی که در فضای به نسبت آزاد پس از دوم خرداد پدید آمدند، خود را اصلاح طلب نامیدند و با تکرار این اصطلاح که بسیار مایل بودند آن را با جنبش اصلاحات اروپا مقایسه کنند، آن را به نام خود سکه زدند. آنان دیگر حتی مایل نیستند از اسلاف خود همچون شریعتی، آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان و سلسله جنبان این نوع حرکت‌ها سید جمال‌الدین اسدآبادی یاد کنند؛ زیرا اندیشه‌های بسیاری از این متفکران چون در فضای پیش از انقلاب شکل گرفته و رایج بوده و با جنبش‌های چپ‌گرا پیوند و نزدیکی داشته است، با هدف این‌ها تناقض دارد و نمی‌تواند تأمین‌کننده هدف‌های سیاسی / استراتژیک شان در این زمان باشد. برای مثال، اندیشه دکتر شریعتی هیچ‌سختی با دموکراسی و حقوق بشر نداشت، که سهل است، حتی به شدت با آن مخالفت داشت. شریعتی از امت اسلامی و تشیع به عنوان یک حزب تمام و ایدئولوژی اسلامی سخن می‌گفت و می‌توان اندیشه‌هایش را هم سو دانست با ایده‌های راست سنتی، که امروز در ایران حاکمیت و قدرت را در دست دارند و رقیب اصلاح طلبان به حساب می‌آیند و در سرکوب آنان نقش مهمی داشته‌اند. او هیچ اقبالی به دموکراسی که آن را دست‌آورد جهان فتنه‌انگیز و فاسد غرب می‌دانست، نشان نمی‌داد و سعی در تسخطنه آن داشت و نفوذ اندیشه‌های لیبرالی و دموکراتیک را به درون جامعه ما همچون ویروس و میکروبی ویرانگر می‌دانست که غرب فتنه‌انگیز با هزار ترفند و توطئه سعی در تحمیل آن به کشورهای دیگر جهان به ویژه کشورهای جهان سوم و اسلامی داشت. از همین‌جا می‌توان به میزان صداقت اصلاح طلبان امروزی پی برد که حتی حاضر نیستند تاریخچه خود را

بازتاب اندیشه ۸۱
اصلاح طلبی
دینی چیست؟

بپذیرند و سعی می‌کنند با پاک کردن قسمتی از این حرکت هر چه را به مذاق شان خوش می‌آید برجسته و مطرح کنند. آنان تاریخ یک صد ساله یا نیم قرنه خود را سانسور می‌کنند (و یا سعی می‌کنند چهره‌ها را به گونه‌ای دیگر بازسازی کنند تا با اندیشه‌های خودشان سازگار باشد) و حتی سعی می‌کنند فعالیت گذشته خود، در سال‌های آغازین انقلاب را که دیر زمانی از آن نگذشته است و در حافظه بسیاری از ایرانیان حتی جوانان کم سن و سال مانده است، به دست فراموشی بسپارند و صدایش را در نیاورند، آن‌گاه برای نشان دادن حقانیت شان راه دور می‌روند و خود را به جنبشی که شش قرن پیش در اروپا جریان داشته می‌چسبانند و جهان را زیر و زبر کرده است و از بنیان با جنبش اصلاحات باسماه‌ای شان که یک دهه هم نپایید و به بن بست رسید، تفاوت داشته است. غافل از این‌که آن جنبش جهان‌گیر و بنیان‌کن حتی با ساختار اجتماعی و فرهنگی و تاریخی ما تفاوت فاحش داشته و دارد و از اساس از جنس دیگری است.

آنان از همان سپیده دم دوم خرداد، تلاش کردند آن ماجرا را یک جنبش بزرگ اجتماعی / رفرمیستی و چیزی هم‌پا و همتای جنبش نوزایی مذهبی اروپا به رهبری مارتین لوتر و چیزی شبیه انقلاب کبیر فرانسه معرفی کنند تا بر قدر و اعتبار جنبش و یاران و هم‌فکران شان بیفزایند. آنان با تاریخ سازی و بازسازی مفاهیم انقلاب اسلامی و چهره‌های مورد نظرشان بر اساس الگوی انقلاب فرانسه و جنبش رفرمیسم مذهبی اروپا، سعی در جعل تاریخ و ساختن یک فضای مجازی برای مخفی نگاه داشتن حقایق تلخی می‌نمودند که نباید آشکار می‌شد. حتی برخی یاران عبدالکریم سروش که نظریه پرداز اصلاحات مذهبی و نظریه پرداز اصلاح طلبان بود و در سال‌های پیش از دوم خرداد در چند مورد با محافظه کاران مذهبی که قدرت در دست شان است درگیری و مشکل پیدا کرده بود و سعی می‌کرد تفسیر یا به قول خودشان قرائتی نوین از دین اسلام ارائه دهد، او را مارتین لوتر ایران نام دادند. سعید حجاریان یکی از رهبران و نظریه پردازان اصلاحات، انقلاب اسلامی ایران را با انقلاب فرانسه و در موارد متعددی ماجراهای پس از دوم خرداد را، با ماجراهای انقلاب کبیر فرانسه مو به مو مقایسه می‌کرد. او نمونه‌های فراوانی از کتاب هجدهم برومر مارکس که در مورد سقوط باستیل و کودتای ناپلئون و اعدام روبسپیر است را یادآوری می‌نمود و آن ماجراها را با ماجراهای پس از انقلاب ایران به ویژه ماجراهای پس از دوم خرداد مقایسه کرد. همچنین او و بسیاری از اصلاح طلبان مانند اکبر گنجی آن جمله معروف و ریسو خطیب زبردست

فرانسوی را که بعدها توسط هانا آرنت به انقلاب‌های دیگر تعمیم داده شد (این انقلاب است که فرزندان خود را می‌بلعد) بارها و بارها برای ماجراهای پس از انقلاب یادآوری کردند و حذف برخی انقلابیان و رهبران انقلاب مانند آیت الله منتظری و آیت الله طالقانی و مهندس بازرگان و بنی صدر و عبدالله نوری را مصداق سخن ورینو و آرنت می‌دانستند.

از سوی دیگر این کیمیاگران مذهبی که این لقب بیش تر شایسته آنان است تا اصلاح طلبان و رفرمیست‌های مذهبی، از ابتدا به دنبال تصفیه حساب با حریف نیرومند خویش بودند و سعی می‌کردند در ساختار قدرتی که از دست داده بودند، جایی برای خود دست و پا کنند و آزادی و دموکراسی و حقوق بشر را بهانه کرده بودند سعی در نجات برخی از چهره‌های خود و تطهیر آنان داشتند. چهره‌هایی همچون عبدالله نوری، آیت الله طاهری اصفهانی، مهدی کروبی و علی اکبر محتشمی که این دو نفر اخیر به ویژه هرگز هیچ سنخیتی با دموکراسی و نوگرایی و مدرنیسم نداشته‌اند و ندارند. آنان حتی با رسانه‌های پر حجم خود، که در اثر سال‌ها خفقان و سرکوب مورد توجه مردم تشنه و خفقان زده قرار گرفته بود چهره‌ای متفاوت از آیت الله خمینی ترسیم کردند. آنان از همان ابتدا دوم خرداد را به عنوان بیت ترجیح بند خود قرار دادند و با تکرار و تکرار و تکرار، آن را به واقعه بزرگ و تحولی شگفت تبدیل و هم چنین آن را انتخاباتی آزاد قلمداد کردند که مردم از روی شناخت و آزادانه به برنامه‌های اصلاح طلبانه محمد خاتمی رای داده‌اند. در حالی که تا دو هفته پیش از انتخابات دوم خرداد اکثریت مردم ایران حتی نام خاتمی را نمی‌دانستند تا چه رسد برنامه‌ها و اندیشه‌هایش را بشناسند. رای مردم در دوم خرداد همان گونه که بارها از سوی بسیاری از صاحب نظران اشاره شد، در واقع ندای بود بزرگ، به حاکمیت مطلق گریانه راست‌های انحصار طلب و اعتراضی به سرکوب و خفقان مفرط. در واقع مردم ایران از سر ناچاری و استیصال برای اعتراض به استبداد به مردی رای دادند که ناشناخته بود و نقطه مقابل حاکمیت به حساب می‌آمد و مورد خشم و غضب راست‌های افراطی قرار گرفته بود. به ویژه که تبلیغات سنگین و بی‌امان حاکمیت توالتیر و رقیب خاتمی در هفته‌های منتهی به دوم خرداد برای بیرون راندن او از صحنه و منصرف کردنش، او را به فردی مظلوم نزد مردم مبدل ساخت و در کانون توجه ملت ایران نشاندهش و با منطق بد، بهتر از بدتر است، مردم یک پارچه پای صندوق‌ها رفتند و رای خود را به نفع او به صندوق ریختند تا بلکه گره از کار فرو بسته‌شان گشوده شود. در واقع هیچ نشانی از آزادی خواهی و مردم سالاری و نجات ایران از

بازتاب اندیشه ۸۱

اصلاح طلبی
دینی چیست؟

چنگال استبداد و اصلاح حکومت و تبدیل آن به حکومتی دموکراتیک و آزاد از ابتدا در دستور کار آقای خاتمی و پروژه به اصطلاح اصلاح طلبی او و یارانش نبود و این مهم در پایان کار ایشان به خوبی روشن و آشکار شد. آقای خاتمی لحظه به لحظه در مقابل تهاجم حریف کوتاه آمد و عقب نشست و به سرعت شعارها و سخنان زیبای دوران کاندیداتوری اش را فراموش کرد.

به این ترتیب اصلاحات حکومتی در ایران که از آغاز با جعل تاریخ و تاریخ سازی قلبی و حذف و سانسور قسمت هایی از تاریخ تنها با هدف نجات حکومت طراحی و آغاز شده و دولت مستعجل بود، همان طور که اشاره شد، هیچ ربطی به جنبش رفرمیسم مذهبی در اروپا، که حاصل تلاش چند قرن متفکران، فیلسوفان و روشن فکران و اندیشه مندان که برخاسته از نیازهای طبیعی، تاریخی و اجتماعی آنان بود و از دل مطالبات مردم سر بر کشیده بود نداشته و ندارد. ساختار دین اسلام با ساختار دین مسیحیت تفاوت ماهوی و اساسی دارد و مسلم است که نمی توان برای نوزایی آن از همان راهی رفت که متفکران و متکلمان مسیحی رفتند. دین مسیح یک دین از اسرار آمیز و اسطوره ای و تارک دنیایی بود و هیچ میلی به دنیا و تشکیل حکومت و پرداختن به سیاست نداشت، اما ابزار دست سیاست بازان و حاکمیت کلیسا قرار گرفته بود. پس تلاش رفرمیست های مذهبی این بود که ابتدا دین را از چنگال خودکامگان رها کنند و ننگ سیاست و قدرت طلبی را که از اساس در دستور کار آن نبوده است از آن بردارند و دیگر این که آن را از شکل یک آیین تارک دنیایی و قدسی که هیچ نسبتی با دنیا و زندگی دنیایی ندارد و به کار ساختن دنیا نمی آید در آورند و با اصلاحاتی که در آن پدید می آورند، آن را برای پذیرش دموکراسی و حاکمیت قانون البته به شرط جدایی نهاد دین از دولت آماده کنند. در مقابل دین اسلام از همان آغاز و از اساس دینی سکولار و دنیوی بوده است و اگر برای آخرت برنامه هایی داشته از دنیا غافل نبوده است و از همان ابتدا با سیاست در آمیخته و بنیان گذارش در فکر تشکیل حکومت اسلامی بوده است و به این کار توفیق یافته بود. پس روشن است که تلاش اصلاح طلبان حکومتی در ایران، برای جدایی دین از سیاست، به ناسی و تقلید از متفکران اروپا از اساس تلاشی عبث و بیهوده است. از این گذشته نه علی شریعتی با کالون قابل مقایسه است، نه عبدالکریم سروش به عنوان نظریه پرداز اصلاحات به سوی دموکراسی با مارتین لوتر و نه رهبران جمهوری اسلامی با دانتون و روبسپیر و رهبران انقلاب فرانسه. اینان نه دانش و بینش گسترده آن اندیشه مندان را داشته اند

و دارند و نه جسارت و تهور و بی‌باکی آنان را. نهایت کار علی شریعتی وصله پینه افکار چپ مارکسیستی با اندیشه‌های اسلامی بود، که هیچ سنخیت و تناسبی با هم نداشتند و سر از بنیاد گرایمی مذهبی در آورد و سرانجام در انقلاب اسلامی متبلور شد و ثمرش را دیدیم! و نهایت پروژه اصلاحی و آزادی خواهانه عبدالکریم سروش هم بر اساس همان الگوی استادش وصله پینه و سر هم بندی کردن اندیشه لیبرالی و نسبی گرایانه و پلورالیسم با اسلام بود، که این یکی هم، سر از دوم خرداد در آورد و در قامت رعناى جناب خاتمی متبلور شد و بی‌راهه و کج روی اش را آشکارا دیدیم. دکتر سروش تلاش فراوان کرده و می‌کند تا فقاقت را، که آن را علمی دنیایی می‌نامد، از دین حذف کند یا آن را کم رنگ نماید و به جای قوانین فقهی، قوانین مدرن در دنیای امروز جایگزین نماید. او سعی می‌کند اسلام را در شکل عرفانی و معنوی اش معرفی کند و به جای فقه و سیاست بیش تر بر جنبه اخلاقی اسلام تکیه می‌کند و تلاش مضاعف او مصروف این می‌شود تا دین را با عقلانیت فلسفی آشتی دهد. اما این تلاشی عبث و نافرجام است، چون فقه جزو اساس دین اسلام است و اگر آن را از دین جدا کنیم، دیگر چیزی از آن باقی نمی‌ماند. از این گذشته تلاش برای پیوند دین و عقلانیت اسلامی یک بار در قرن‌های اولیه اسلامی از سوی متکلمان موسوم به معتزله انجام گرفته و ناکام مانده است. اسلام عرفانی هم برداشتی هنرمندانه و کاملاً شخصی از دین است تنها در دایره تنگ گروه کوچکی از عارفان محدود مانده و هیچ کس دیگر از مردمان چنین تجربه‌ای را از سر نگذرانده اند. وانگهی این نوع تجربه معنوی که درون گرایانه و فردی است، نمی‌تواند در ساختن دنیا و ایجاد حکومت مدرن و زندگی اجتماعی کوچک ترین تاثیری داشته باشد، اگر چنین بود حرکت عارفان مسلمان به یک جنبش اجتماعی تبدیل شده بود و چهره مسلط و ملموس اسلام را دگرگون می‌کرد، نه این که تجربه‌ای باشد برای عزلت و انزوا و خانقاه نشینی و مردم‌گریزی و گوشه نشینی. تجربه تاریخی شکست عارفان در مقابل فقیهان، در عرصه اجتماعی موید این نکته است. دکتر سروش چون به فقه تسلط کافی ندارد، نتوانست مانند مارتین لوتر که فقهی متبحر و کار کشته بود در ساختار فقهی موجود تحولی به وجود آورد پس سعی کرد با تئوری‌های عارفانه و نظریه‌های مدرن فقه را دور بزند و آن را حذف کند که در نهایت ناکام ماند.

به هر حال این‌ها اوج چالش ایشان با حاکمیت بوده است اما هرگز جرات مواجهه و انتقاد از مدیران بلند مرتبه نظام و ایجاد تحول اساسی در ساختار فقه و حقوق مدنی و ساختار

بازتاب اندیشه ۸۱
اصلاح طلبی
دینی چیست؟

سیاسی رانداشته اند. آن وقت این اقدامات از سر استیصال کجا و اقدامات شگفت و بی‌باکانه
لوتر که شرح‌اش رفت کجا؟!

با این همه در پایان این مقاله اشاره کنم که، جدای از جنبش اصلاح طلبان حکومتی، که
توسط کیمیاگران مذهبی چند صباحی در این دیار پا گرفت و به سرعت رو به خاموشی رفت،
یک جنبش اصیل اصلاحی در ایران وجود دارد که از بطن خواسته‌ها و مطالبات مردم
سرچشمه گرفته است و خاموش شدنی نیست. این جنبش البته جنبش اجتماعی است و
ربطی به نوگرایی و بازسازی مذهب ندارد. سر آغاز این جنبش را می‌توان از دوران
جنگ‌های ایران و روسیه و اقدامات عباس میرزا نایب السلطنه در اعزام محصل به فرنگ و
پس از آن اقدامات میرزا تقی خان امیر کبیر و تاسیس دارالفنون دانست، یعنی آغاز گاه
مواجهه ایرانیان با غرب و اندیشه‌های مدرن و نقطه آغاز بیداری که برجسته‌ترین نمود آن،
انقلاب بزرگ مشروطه و آغاز جنبش آزادی خواهانه ایرانیان بود و هر چند آرمان بزرگ
انقلاب مشروطه که همانا برقراری دموکراسی و حکومت پارلمانی و قانون بود، هنوز به طور
کامل در ایران تحقق پیدا نکرده است و با فراز و فرودهای بسیاری همراه بوده است. اما راه
این اصلاحات تدریجی که ریشه‌های بنیادی / اجتماعی دارد، هنوز بسته نشده است. در واقع
می‌توان وقایع پس از مشروطه تا امروز، از فرار محمد علی شاه و تشکیل پارلمان گرفته تا
فتح تهران به دست آزادی خواهان و ماجراهای تبریز و اصلاحات نصفه نیمه و مدرنیزاسیون
رضاشاهی و بازسازی ایران توسط او و جنبش ملی شدن نفت و مبارزات مردم ایران پیش از
انقلاب و حتی خود انقلاب ۱۳۵۷ (هر چند از همان آغاز به بیراهه کشیده شد) و حتی دوم
خرداد که حرکتی خود جوش و مردمی بود و ربطی به خاتمی و اصلاح طلبان حکومتی
نداشت و آنان آن حرکت را به نام خود سکه زدند را، همگی مراحل تکامل تدریجی به سوی
دموکراسی دانست، که البته به نظر من هنوز تا رسیدن به شرایط مطلوب و وصول به سر منزل
مقصود فاصله زیادی هست.

● اشاره

۱. از آغاز پیدایش اسلام تاکنون، مفاهیم و پیام‌های دینی، چنان در لایه‌های مختلف زندگی
ریشه دوانده که تفکیک دین از هر یک از عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و...
مسلمانان امری ناشدنی است. طبیعی است که جنبش‌های اصلاح طلبانه و تجدید خواهانه
جامعه مسلمان نیز چنین قانونی داشته باشد. اسلام (که به گفته نویسنده نیز) دینی

اجتماعی است، و برای بخش عظیمی از حیات شخصی و اجتماعی انسان برنامه دارد، نمی‌تواند از حرکت‌های اصلاح‌طلبانه جدا انگاشته شود. بنابراین، کوشش در جهت مستقل نشان دادن جنبش اصلاحی از تعالیم دینی و سکولار نشان دادن آن، تحلیل ناصوابی است که از عدم شناخت دقیق جامعهٔ مسلمان ایران حکایت دارد.

۲. یکی از عوامل مهم شکست نهضت مشروطه در ایران، کم‌توجهی برخی رهبران آن به عنصر دین در نوسازی بنیان‌های سیاسی و اجتماعی آن روزگار بود. اگر این انحراف در مشروطه پدید نمی‌آمد، جنبش آزادی‌خواهانه، استکبار ستیز و دین‌مدارانهٔ ملت ایران، بسیار زودتر از انقلاب ۵۷ به ثمر می‌نشست و ایران اسلامی هم اینک شاهد شکوفایی بیشتر بنیان‌های مردم‌سالاری دینی بود. با کمال دریغ، همین اشتباه در حرکت اصلاح‌طلبانهٔ دوم خرداد به شکلی اسفبارتر تجربه شد و رهبران تئوریک این حرکت، به جای تکیه زدن بر پشتوانهٔ عظیم فرهنگی و دینی خود، در توسعه و اصلاح مناسبات سیاسی، اجتماعی، به نفی و نقد داشتهٔ خود پرداخت و رسالت عظیم خود را با غفلت و تغافل به هیچ انگاشت.

۳. هر چند می‌توان دویست سال اخیر را دورهٔ اصلاح‌طلبی مردم ایران و رهبران فکری آن نامید، اما انقلاب اسلامی نقطهٔ عطفی از این دوران به حساب می‌آید که قابل مقایسه با گذشته نیست. حرکتی که با گذر از تئوری‌های دوران معاصر، همچون مارکسیسم، فاشیسم، لیبرالیسم و سکولاریسم که همگی زایندهٔ سرگشتگی انسان در دورهٔ مدرنیته بود، نظامی را به بار نشانند که علاوه بر دغدغهٔ دنیای مردم، چاره‌جویی خلاء معنوی او نیز باشد. امام خمینی ره با به دست گرفتن سکان رهبری این حرکت، نشان داد که حکومت دینی و اصلاح‌طلبی مذهبی نه تنها ممکن، بلکه جایز است.

او با اتکا به آن منبع اصلی که منشأ تفکرات ایشان بود، به نقد آرا و نتایج ایدئولوژی‌های بشری پرداخت و با درک صحیح و عمیقی که از وضعیت بشریت داشت، تمامی معادلات و پیش‌بینی‌های این نظریه‌پردازان را شکست خورده اعلام کرد. اگر محوریت و رهبری امام در این دوران نبود، این نهضت نیز یا سر از بنیادگرایی درمی‌آورد و یا به ناچار سر در دامان همان ایدئولوژی‌های پیش‌گفته می‌نهاد. شاید همین ویژگی‌های منحصر به فرد است که نام او را فراتر از رهبری اصلاح‌طلب قرار داده و به هیچ روی نمی‌توان دیگران را هم‌تراز وی در این زمینه انگاشت.

۴. نگارندهٔ مقاله نهایتاً معلوم نکرد که «دوم خرداد» محصول اندیشه‌های لیبرالیستی و نسبی‌گرایانهٔ دکتر سروش است، یا سرانجام «نه بزرگ» مردم به حاکمیت! به نظر می‌رسد نویسنده در این بخش نیز دچار اعوجاج تحلیل گشته است. اما آنچه می‌توان در این مختصر دربارهٔ عوامل پیدایش «دوم خرداد» (که رهبر معظم انقلاب از آن به «حماسهٔ بزرگ» یاد کرد) برشمرد، ادامهٔ همان جریان اصلاح‌طلبی مردم بزرگ ایران بود. مردمی که

بازتاب اندیشه ۸۱
۶۸
اصلاح‌طلبی
دینی چیست؟

در مسیر حرکت تاریخی رو به پیشرفت و ترقی خواهانه خود، جمهوری اسلامی را برگزیده بودند، در ادامه راه خود کسی را انتخاب کرد که اولاً فرزند همین جریان و انقلاب بود و خود را به آرمان‌های آن متعهد می‌دانست و ثانیاً شعار و منش و سخنانی زیباتر و دلنشین‌تر از رقیب برای ادامه حرکت اصلاح‌طلبانه ملت داشت. البته طبیعی است افراد دیگری با انگیزه‌ها و تفکرات دیگر خود را همراه این جریان کرده باشند و خود را متولیان و نظریه‌پردازان آن بخوانند، اما مرور زمان کشتی تاخت و تاز آنان را به گل نشاند و خواب خوش آنان را بی‌تعبیر واگذاشت.

دقیقاً به دلیل همین روحیه ترقی خواهانه و دین مدارانه ملت بود که، وقتی به ناکارآمدی جریان مذکور پی برد و شعارهای آنان را «آواز دهل»ی یافت که فقط شنیدنش از دور خوش است، در سوم تیر ۸۴ تفکری را برگزید که ترقی و تعالی را در اصول‌گرایی اصلاح‌طلبانه جست‌وجو می‌کرد. طبیعی است اگر این جریان هم کارایی لازم را از خود نشان ندهد، از اقبال مردم خواهد افتاد، ولی روند اصلاح‌طلبی ملت به حرکت خود ادامه خواهد داد. اما آنچه قطعی می‌باشد این است که، ملت بزرگ ایران راه پیشرفت و سامان‌یابی خود را در سایه تعالیم دینی و شیوه حکومتی جمهوری اسلامی یافته و همواره در این مسیر به پیش خواهد رفت.

۵. نکته پایانی آن‌که اصلاح‌طلبی دینی در ایران یک حقیقت است، امانه به آن مفهومی که در غرب تجربه شد و دین را از صحنه زندگی اجتماعی و سیاسی مردم حذف کرد. بلکه بدین معنا که با واکاوی و بازکاوی مفاهیم دینی و با تکیه بر اصول ثابت و تطبیق مفاهیم متغیر، پیام دین را در زندگی امروز جاری سازیم و راه رشد و تعالی و پیشرفت همه سویه انسان دین‌دار امروز را، روشن سازیم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی